

چون آوارسكان شنیدند از آمدن ایشان شد از جیبش یاد آمدن حدیثی
که از پیغمبر صلی الله علیه و سلم شنیده بود و آنرا ما بخوای بعضی مردم گشت
و واقع شد آنچه واقع شد **حرب الفم** گناه و هلاک و بلاد بیابانی
و بالفم گناه کردن و با یک برشته زدن ناراه رود و مادر و پدر و دختر
و خواهر و در و مسکت و حاجت و اندوه و وحشت بدین دو معنی
بضم میز آمد **مع التاء و الف** و کان شراب فروش و هر دو کان که باشد
و بمعنی شراب فروش نیز آمده **حاله** کیفیت و آنچه آدمی بر آن بوده باشد
و در اصطلاح حال کیفیت غیر ریح و طعمه کیفیت **ریش** **حبه** بالفم و تشدید
با دانند و نصف طرح یعنی شمشیر در یک باره از هر دو وجه القاب
دل که از او بود گویند و با یکسختی در شتی که از او گناه در اینجا
و تره روید و بالفم دوستی و محبت **حوت** بالفم و اگر قوت بود
بگون و دستها که در آن حلقه کرده نشسته بر سر **جمله** بالفم راه و
دشمن تشنگی آب زره و موی جیک بضم **جمله** بالفم درخت انور و بیخ آن و
لام بکام و زمان جزوی و قوت **جمله** بالفم درخت انور و بیخ آن و
بفقیه بچ که در یک شسته ماده باشد و انور که مؤنزه زنده است و
جل الجمله بیخ را گویند **حبت** بالفم و تشدید تا بختان رک از دست
و خراشیدن بیخ خشک از صاف و شتابانیدن و آب نیز قمار و شسته
تیز و در ذیک ازاده و بیخ مرده و خراش خسته باشد و
نام شماریست و بالفم است تر کرده و در هم زده و تشدید است و گویند
حبه بالفم و تشدید بضم یکبار جمع کردن و قیاس است که بضم باشد
نه بکسر و الفم که صاف بضم اول جمع و زهره کوش و بد معنی بالفم
جمع

از آن

فی الصلح حبه ناوید بلیه
تختة البخره
و حبه صحنی در حبه

نیز آمده و بالفم دلیل و برهان و گویا دعوی جمع بالفم حبه و فتح جیم اول
جمع و بالفم حبه یا هر دو در یک که در گوش کنند **حجر** بالفم خانه کوچک و حبه
شتران حرات بضم حبه و بالفم حله یا حبه حانه و حبه حانه **حجر**
بالکس که با جمع **حجر** بالفم و فتح ز را بجمع نیمه شوار و حای بسین
آز از شوار **حمله** بالفم کباب زرد بفتیخ شتران جوان و موضعی که بپزد
از سینه کنند برای عروسی و مشهور بالفم و سکون جیم استمان یافته **حله** بالکس و
است اما در فارسی بالفم حاه و سکون جیم استمان یافته **حله** بالکس و
یکانه بود و از اینجا گویند علییه یعنی نه تنهای و خود سری و تشدید
دال تیزی و تشدید نو و **حله** بالفم حله و الفم حله و الفم حله و الفم حله
موش که در موضع **حله** بالفم نوشتن و تاری و نوی و اول حله
حله بالفم که در خست فرما و غیر آن داشته باشد و کرد و کرد آن و در
باشد و دوی است بخوای مدینه مشرف و حدیقه الرحمن باغ مشرفه آب
و چون نزدیک آن گشته شد حدیقه الموت بموسوم گشت **حله** بالفم
حانوفه و الفم سکون یا اول و کرا و تخفیف یا دوم و تشدید یا زاده
مجموعه نزدیک که حضرت را در آن حله در آنجا باقرش صلح کرده بود
حله بالفم تا هر شدن در صری **حله** بالفم و تشدید در او تشدید شدن
و زین تشنگ لایح و بالکس تشنگی و بالفم زن ازاده و کزک آزان و ابر
بسیار باران و تشدید زاده بسیار شتر و یک یا کل و تشدید فاف که در آن
شهر کارت زایل شوند کرد و حای که میدان گوشوار از آن گوش **حله**
جامه ابراشمین و آردی که با تشدید و روشن می برند **حله** بالفم تشدید
حله بالفم بالکس به بهره شدن و تشدید در تشدید و تشدید و تشدید و تشدید
الفم شورش **حله** بالفم بالکس بالفم و تشدید را از تشدید و تشدید و تشدید

حله بفتیخ حبه